

روزی نشست بر پاره‌سنگی
با انگشتانی گره کرده در زیر چانه‌اش
و خیره‌نگاهی تا بی‌انتها

آرام آرام شرارِ وسوسه‌ای در رگ‌هایش دوید
و هُرم قدرتی سترگ، ساق‌های بی‌قرارش را در هم نوردید

ناگاه به پا خاست
و گام در راهی نهاد
بی‌انتها

- انسان را می‌گویم -

او ناچار رفتن بود و یافتن

شاید به این امید که روزی، بر فراز قلّه دریافتن، پاتابه وا کند و یله بر چارطاق نیلی چرخ دهد.

تقدیم به شما و همه‌ی آن‌هایی که
برای «یافتن»

راهی جز «دریافتن» نمی‌شاسند.

سرشناسه: سبطی، هامون، ۱۳۵۲
عنوان و نام پدیدآور: دستور نهایی، هامون سبطی.
مشخصات نشر: تهران: دریافت، ۱۳۹۷
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۷۷۳-۶۴-۵
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
موضوع: فارسی -- راهنمای آموزشی
موضوع: ادبیات فارسی -- راهنمای آموزشی
موضوع: فارسی -- دستور -- راهنمای آموزشی
رده بندی کنگره: ۱۳۹۱ ز ۲/س ۲۶۲۶ PIR
رده بندی دیویی: ۴۰۷ فا ۴
شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۰۶۸۵۸

دستور نهایی

دکتر هامون سبطی

ایمان خاکسار

نشر دریافت

فرناز صفی

سعید حیدری

نخست - ۱۴۰۲

۳۰۰۰ نسخه

۱۵۲۰۰۰ تومان

۰۲۱-۶۶۹۵۰۳۹۲ و ۰۲۱-۶۶۹۵۰۶۲۴

www.Daryaftpub.com

daryaftpub@gmail.com

تهران ۸۸۴۴-۱۴۱۵۵

عنوان کتاب:

نویسنده:

طراح جلد:

ناشر:

صفحه‌آرا و حروف‌چین:

ناظر چاپ:

نوبت چاپ:

شمارگان:

بها:

تلفن:

نشانی اینترنتی:

پست الکترونیک:

صندوق پستی:

به نام دانای توانا

پیش گفتار

زبان رمزآمیزترین ابزار انسان است. اگر خدا انسان را آفرید، گویا انسان هم با یاری او زبان را آفرید و هم چنان که خداوند در انسان به شگفتی نگریست، انسان نیز هزاران سال در بهت این آفرینه‌ی رازوار خود فرورفت تا سرانجام از بهت و خیرگی بیرون آمد و با خود گفت: «باید بدانم؛ باید از راز آن چه گویا خود ساخته‌ام، آگاه شوم.» و نشست و اندیشید؛ اندیشید؛ اندیشید تا ناگاه به رازی بزرگ‌تر پی‌برد؛ رازی که بهت‌زدگی‌اش را دوچندان کرد: او هنگام اندیشیدن با خود حرف می‌زد! در دلش آرام با خود سخن می‌گفت و گویا اندیشیدن، یعنی همان سخن گفتن بی‌صدا با خود. و این‌جا بود که زبان برای او مهم‌تر از آنی شد که بود. زبان، نه فقط راه ارتباط او با هم‌نوعانش بلکه ابزار اندیشه و تفکر او بود. اندیشه و تفکر، این والاترین برتری انسان بر دیگر موجودات؛ این تنها جنگ‌افزار آدمی در نبرد با سپاه نادانی‌ها، خرافه‌پرستی‌ها، دروغ‌ها و ناراستی‌ها. پس باید گرامی‌اش داشت و بر ما ایرانیان است که گرامی‌اش بداریم. زبان را می‌گوییم؛ زبان پارسی را. زبانی که هزاران سال تجربه‌های تلخ و شیرین مردم این سرزمین را در سینه‌ی خود نقش بسته‌است. زبانی که با آن، بزرگ‌مردان میهنمان خطر به اندیشیدن کرده‌اند. خردمردانی چون بزرگ‌مهر، بُرزویه، روزبه، پورسینا، فردوسی، خیام، رازی، حافظ و... که اگر گاهی هم به اجبار یا اقتضای روزگار به عربی نوشته‌اند اما بی‌گمان در دل فارسی حرف زده‌اند و فارسی اندیشیده‌اند! پس بیایید ما نیز زبانمان را بیش‌تر بشناسیم و به کمک آن بهتر بیندیشیم تا ایرانیان بهتری باشیم!

اما درباره‌ی این کتاب:

من از پنجم ابتدایی با دستور آشنا شدم و از آن زمان تا هم‌اکنون که به پنجاه سالگی پا نهاده‌ام، گرفتار دستورم و یا شاید دستور زبان فارسی گرفتار دلمه‌ای چون من شده است! نظریه‌ی من درباره‌ی زبان و دستور زبان، سرتا‌پا تفاوت دارد با آن چه سال‌هاست دارم درس می‌دهم و شاید در دهه‌های بعدی عمرم با یاری خدا این نظریه را در کتابی تقدیم مردم ایران کنم، اما این کتاب که در دست دارید فعلاً راه‌گشاست. متأسفانه در کتاب‌های فارسی فعلی نوشته شده در وزارت آموزش و پرورش مباحثی پراکنده و نامنسجم از دستور و زبان‌شناسی لابه‌لای خودارزیایی‌ها ارائه شده است که بیش‌تر در حد نکته‌گویی است تا آموزش واقعی، اما بر پایه‌ی همین نکته‌ها، امکان طرح پرسش‌های گوناگونی در آزمون‌های نهایی به‌وجود آمده است.

خلاً آموزش دستور و زبان‌شناسی در کتاب‌های درسی و تنگنای زمانی حاکم بر کلاس‌های درس، کار را بر دانش‌آموزان و دبیران گرامی بسیار دشوار کرده است؛ در این کتاب کوشش کرده‌ام دستور را از نقطه‌ی آغازین آن یعنی مفهوم جمله به‌طور کامل و عمیق آموزش دهم تا باری از دوش دبیران گرامی و دانش‌آموزان عزیز کشورم برداشته باشم. تمرین‌های گونه‌گونی همراه با پاسخ‌های تحلیلی و تفهیمی در هر مبحث طراحی و گردآوری شده است تا نیاز دانش‌آموزان و شرکت‌کنندگان در امتحانات نهایی به منبعی معتبر و به‌روز به‌طور کامل برآورده شود. به امید روزی که جای دستور و علم زیبای زبان‌شناسی در کتاب درسی کشورمان خالی نباشد و آشنایی با ظرفیت‌ها و ظرافت‌های زبان سترگ فارسی جایگاه واقعی خود را در آموزش و پرورش کشور باز یابد. تا آن زمان، این کتاب می‌تواند منبعی مطمئن برای هم‌کاران گرامی و دانش‌آموزان عزیز کشورم باشد.

دکتر هامون سبطی

آن روز در خانه ما

خدا گم شده بود!

«آخرین بار

آخرین باری را که همراهت بود

به یاد بیاور»

من این سؤال را از تک تک اهل خانه پرسیدم

اما در میان خطوطِ درهمی که بر چهره شان نقش می بست

حرف خوانایی نیافتم

گفتند: «شاید برای آن که گم نشود

آن را میان یکی از کتاب های گذاشته ای»

و من

برگه برگ

کتاب هایم را گشتم

حتی ظرف نان

کیف پول

کتاب های کهنه مادر بزرگ ...

اما خدا نبود!

آن گاه از شدتِ در ماندگی خوابم بُرد

و پلک پلک خوابهایم را ...

که ناگاه

از هیاهوی حیاط

که پنجره ها را باز کرد

و پرده ها را به رقص در آورد

بیدار شدم

گویا

من سال ها پیش


- آن روزها که با پایهای برهنه و چشم هایی داغ از آفتاب، به دنبال سنجاقک های تابستان می دویدم -


خدا را


زیر بوته ای در باغچه ای خانه مان


جا گذاشته بودم

تعریف نمادهای به کار رفته در این کتاب


۱- درس: بیان تعریف‌ها یا مطالب پایه‌ای 

۲- نکته: موضوع‌های ریز مربوط به یک موضوع اصلی یا راه‌های میان‌بر 

۳- توجه: توضیح نکته‌هایی که با بدفهمی همراهند یا باعث اشتباه می‌شوند 

۴- یادآوری: آ- بیان نکته‌های گفته‌شده یا مطالب سال‌های گذشته 

ب- بیان ارتباط میان مفهوم‌های جدید و مفهوم‌های قبلی

۵- راهنمایی: بیان نکته‌ای که در رسیدن به پاسخ سؤال راه‌گشاست، قبل از بیان مستقیم راه‌حل و پاسخ 

فصل ۱: جمله

۹

- ۱۰..... < تعریف جمله
- ۱۱..... < گونه‌های جمله از نظر نوع پیام
- ۱۳..... < گونه‌های جمله از نظر به‌کار رفتن فعل
- ۱۳..... < گونه‌های شبه‌جمله
- ۱۵..... < حذف فعل از جمله
- ۱۸..... < شمارش جمله‌ها
- ۲۰..... < گونه‌های جمله از نظر استقلال
- ۲۱..... < کاربردهای جمله پیرو
- ۲۲..... < پیدا کردن جمله‌های مستقل ساده و مرکب
- ۲۵..... < حرف‌های ربط هم‌پایه‌ساز
- ۲۵..... < کاربردهای حرف‌های ربط هم‌پایه‌ساز

فصل ۲: نقش دستوری اجزای جمله

۳۷

- ۳۸..... < نقش‌نماهای زبان فارسی
- ۳۸..... < ۱. حرف‌های اضافه
- ۴۱..... < حرف اضافه غیر ساده
- ۴۱..... < روش تشخیص حرف‌های اضافه مرکب از حرف‌های اضافه ساده
- ۴۲..... < حذف حرف اضافه
- ۴۳..... < ۲. حرف نشانه «را»
- ۴۷..... < ۳. حرف‌های ندا
- ۴۸..... < جایگاه‌های ویژه برخی نقش‌ها در جمله
- ۵۰..... < فعل‌های «گذرا به مسند» را چگونه بشناسیم؟
- ۵۱..... < فعل‌های مهم هم‌معنی «گرداندن»
- ۵۲..... < فعل‌های مهم هم‌معنی «پنداشتن»
- ۵۳..... < فعل‌های مهم هم‌معنی «نامیدن»
- ۵۸..... < فعل‌های گذرا به مفعول را چگونه تشخیص دهیم؟
- ۵۸..... < چگونه مفعول را پیدا کنیم؟
- ۵۹..... < فعل‌های مرکب
- ۶۱..... < روش یافتن نهاد جمله‌ها
- ۶۳..... < بدل و نقش‌های تبعی
- ۶۶..... < نگاهی به زمان فعل‌ها و نکته‌های دستوری تنیده با آن
- ۷۱..... < فعل مجهول
- ۷۳..... < شیوه عادی و بلاغی
- ۷۶..... < جابه‌جایی‌ها و نقش‌های ضمیر پیوسته

فصل ۳: گروه اسمی

۹۷

- ۹۸..... روش تشخیص اسم از صفت
- ۹۹..... وابسته‌های پیشین گروه اسمی
- ۱۰۸..... وابسته‌های پسین گروه اسمی
- ۱۰۸..... ۱. صفت‌های پسین
- ۱۱۲..... ۲. مضاف‌الیه
- ۱۱۳..... تفاوت‌های صفت پسین و مضاف‌الیه (ترکیب وصفی و اضافی)
- ۱۱۴..... اسم‌ها و صفت‌های هم‌پوشان (مشترک)

فصل ۴: وابسته‌های وابسته

۱۱۹

- ۱۲۰..... ممیز (تنها وابسته و وابسته در میان وابسته‌های پیشین)
- ۱۲۱..... قید صفت، صفت صفت، مضاف‌الیه صفت
- ۱۲۲..... وابسته‌های مضاف‌الیه
- ۱۲۳..... روش یافتن «هسته» در گروه اسمی
- ۱۲۴..... روش مشخص کردن درجه وابستگی واژه‌ها در گروه اسمی
- ۱۲۸..... روش کشیدن نمودار پیکانی گروه اسمی

فصل ۵: ساختمان واژه‌ها

۱۳۹

- ۱۳۹..... روش تجزیه واژه به اجزای سازنده اش
- ۱۴۲..... پیدا کردن بن مضارع
- ۱۴۶..... پیش‌وندهای پرکاربرد و مهم
- ۱۴۶..... میان‌وندهای پرکاربرد و مهم
- ۱۴۷..... پس‌وندهای سازنده صفت‌های فاعلی
- ۱۴۹..... پس‌وند صفت مفعولی
- ۱۴۹..... - پس‌وندهای نسبت
- ۱۵۰..... «ی» نشانه نکره
- ۱۵۱..... پس‌وندهای همانندی
- ۱۵۱..... پس‌وند «ان»
- ۱۵۳..... واژه‌های دوتلفظی و واژه‌های هم‌آوا
- ۱۵۵..... امتحان نهایی، خرداد ۱۴۰۱
- ۱۵۷..... امتحان نهایی، دی ۱۴۰۱
- ۱۵۸..... امتحان نهایی، خرداد ۱۴۰۲

جمله

- تعریف جمله
- تفاوت جمله و شبه جمله
- آشنایی با حذف فعل و سایر اجزای جمله
- روش شمارش جمله‌ها در یک بیت یا عبارت

گونه‌های جمله

- از نظر نوع پیام
 - خبری
 - پرسشی
 - دستوری (امری)
 - عاطفی
- از نظر استقلال
 - جمله‌های مستقل ساده
 - جمله‌های مستقل مرکب
- شناخت حرف‌های پیوند وابسته ساز و کاربرد آنها
- شناخت حرف‌های پیوند هم‌پایه ساز و کاربرد آنها
- شناخت جمله‌های پیرو و کاربرد آنها
- روش یافتن جمله‌های پایه

جمله

سخن گفتن یک رفتار پیچیده و عجیب است که فقط از آدمیزاد سر می زند. ما گاهی با خودمان (در دلمان) حرف می زنیم، که به آن می گوئیم تفکر و گاهی با دیگران حرف می زنیم که به آن می گوئیم ارتباط اجتماعی. طبیعتاً وقتی شاعری، شعرش را می نویسد و چاپ می کند، قصدش حرف زدن با خودش نیست! یعنی از زبان، برای ایجاد ارتباط فکری و عاطفی با دیگران بهره گرفته است؛ بنابراین وقتی از ما می خواهند نوع جمله های یک بیت یا عبارت را پیدا کنیم یا تعداد آن ها را بشماریم، به آن جنبه از زبان اشاره دارند که باعث ارتباط ما با دیگران می شود. سخن گفتن یک رفتار است که در برابر دیگران از ما سر می زند، همچنان که خندیدن یا گریستن ما در برابر دیگران یک رفتار یا کنش از سوی ماست و خواسته یا ناخواسته واکنش افراد دیگری را در پی دارد. خوب داریم کم کم به تعریف جمله از نظر دستوردان ها - که خودشان هیچ وقت نتوانستند آن را درست تعریف کنند - نزدیک می شویم.

فرض کنید اگر در لحظه آغاز دیدار با کسی، فقط به او بگوئیم: «من این روزها در این گرمای تابستان» او نمی داند باید به گفته ما چه واکنشی نشان دهد، پس هنوز جمله ما شکل نگرفته است، اما اگر بگوئیم: «من این روزها در این گرمای تابستان معمولاً از خانه بیرون نمی آیم.» او می داند نسبت به سخن ما باید چگونه واکنش نشان دهد و برای مثال می گوید: «پس خیلی وقتتان را نمی گیرم.» در این جا، با یک کنش و واکنش از جنس واژه ها روبه رو هستیم که به آن جمله می گوئیم: -من این روزها در این گرمای تابستان خیلی از خانه بیرون نمی آیم (جمله نخست) پس خیلی وقتتان را نمی گیرم (جمله دوم) راستی، «سلام» یادمان رفت! حتماً در آغاز سخنان به او می گوئیم «سلام» و او در واکنش به آن، می گوید: «سلام»، پس هم «سلام» ما و هم «سلام» او، هر کدام، یک جمله اند زیرا پیام روشنی را به شنونده رسانده اند و او می داند نسبت به آن پیام باید چه واکنشی نشان دهد؛ اما مثلاً اگر پیش از هر سخنی به او می گفتیم «اگر» یا «تا فردا غروب» یا «سه چهار ساعت در روز» یا «آزادی اندیشه در فرهنگ ایرانی» او نمی دانست پیام ما چیست و منتظر می ماند تا جمله مان کامل شود؛ بنابراین «اگر»، «تا فردا غروب»، «سه چهار ساعت در روز»، «آزادی اندیشه در فرهنگ ایرانی» همگی، یک «واژه» یا «گروه» اند که هنوز به مرتبه جمله بودن صعود نکرده اند، در حالی که «سلام» واژه ای است که توانسته به سطح جمله ارتقا یابد، زیرا بلافاصله پس از شنیدنش، مخاطب ما واکنش مناسب را نشان می دهد و می گوید: «سلام»!



تعریف جمله

✍ حدافل واژه‌هایی که بتوانند پیامی را به شنونده منتقل کنند و او بتواند به آن واکنش مناسبی نشان دهد، یک جمله کامل است.

تمرین: با توجه به تعریف جمله، کدام یک از اجزای زبانی زیر نمی‌توانند به‌تنهایی جمله باشند؟

- | | | | |
|----------|---------------------------------------|--|--|
| ۱. خیر | ۲. آن‌ها | ۳. یواش | ۴. تنها |
| ۵. برخیز | ۶. بیمارستان هزارتخت‌خوابی امام خمینی | ۷. تنها راه برون‌رفت از این وضعیت نابه‌سامان | ۸. چگونگی ساخت داروهای زیستی از راه مهندسی ژنتیک |
| ۹. آیا | ۱۰. آه | ۱۱. آتش | ۱۲. زغال |
| ۱۳. آه | ۱۴. خدا | | |

پاسخ‌تحلیلی:

- مطمئناً اگر در لحظه دیدار کسی، به او بگوییم «خیر»، او نمی‌داند پیام ما چیست و باید چه واکنشی نشان دهد. «خیر» به تنهایی جمله نیست.
- «آن‌ها»: شکی نیست که به تنهایی جمله نیست.
- «یواش»: پیام مشخصی دارد و شنونده پس از شنیدن این واژه، واکنش مناسبی نشان می‌دهد. «یواش» به تنهایی یک جمله است. (به آن «شبه‌جمله» می‌گویند که به زودی بیش‌تر در موردش خواهیم‌آموخت.)
- «تنها»: شکی نیست که به‌تنهایی جمله نیست.
- «برخیز»: آشکارا پیامی را می‌رساند و واکنش مناسبی را در پی خواهدداشت. «برخیز» به‌تنهایی یک جمله است.
- «بیمارستان هزارتخت‌خوابی امام خمینی»: مفهوم مشخصی دارد اما پیامی را نمی‌رساند و واکنش مناسبی را در پی ندارد. «به تنهایی جمله نیست (یک گروه اسمی طولانی است نه یک جمله کامل).
- «تنها راه برون‌رفت از این وضعیت نابه‌سامان»: به‌تنهایی جمله نیست.
- «چگونگی ساخت داروهای زیستی از راه مهندسی ژنتیک»: باز هم پیام مشخصی را نمی‌رساند و واکنش مناسبی را باعث نمی‌شود. «جمله نیست. (یک گروه اسمی پرمحتوا و طولانی است، اما جمله نیست.)
- «آیا»: به‌تنهایی پیام مشخصی را نمی‌رساند و ما نمی‌دانیم که در پاسخ چه بگوییم؟ «آیا» به تنهایی جمله نیست. (قید پرسش است.)
- «آه»: پیام مشخصی دارد (من راضی نیستم) و واکنش ما را موجب می‌شود. «آه» به‌تنهایی یک جمله است (همان «شبه جمله»).
- «آتش»: اگر به معنای «شلیک کنید» باشد حتماً یک جمله است اما اگر در معنی معمول خود (آتش و شعله) به کار رفته باشد، فقط اسم است.
- «زغال»: فقط می‌تواند یک اسم باشد و هیچ‌گاه جمله نیست.



۱۳. «آه»: معمولاً برای بیان رنج و اندوه به کار می‌رود و واکنش شنونده را در پی دارد؛ مثلاً پس از شنیدن «آه» از زبان کسی، به او می‌گوییم: «چه شده؟» «آه» معمولاً یک جمله است (شبه جمله).
۱۴. «خدا» معمولاً اسم است، اما اگر طوری بخوانیمش که شنونده بفهمد داریم «خدا» را صدا می‌زنیم (با تکیه بر هجای اول واژه «خدا») آن وقت پیامی را می‌رساند: «خدایا به من توجه کن» «در صورتی که منادا باشد، پیام کاملی را می‌رساند و جمله است.

فعلاً به همین یادآوری بسنده می‌کنم که شبه جمله‌ها، جمله‌هایی هستند که بدون استفاده از فعل، پیام کاملی را می‌رسانند. در ادامه کامل بررسی‌شان می‌کنیم.

گونه‌های جمله از نظر نوع پیام

- جمله‌ها بر پایهٔ پیام‌هایی که می‌رسانند و واکنش‌های متفاوتی که در شنونده برمی‌انگیزانند، به چهار گروه دسته‌بندی می‌شوند:
- ۱. جمله‌های خبری:** نمونه: نوروز آمد. جشنی بزرگ در ایران برپا شده است. کتاب‌های درسی به هوای تازه نیازمندند. هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد. هم عوعو سگان شما نیز بگذرد. ز دانش دل پیر برنا بُود. تو را دین و دانش رهاوند درست.
 - ۲. جمله‌های پرسشی:** نمونه: خانهٔ دوست کجاست؟ تا طلوع انگور چند ساعت راه است؟ از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می‌روم آخر؟ نمایی وطنم؟ از زخم قلب آبی در سینهٔ کدام شما خون چکیده است؟ لب‌هایتان کدام، در کام او شکفته نهان، عطر بوسه‌ای؟
 - ۳. جمله‌های دستوری:** برای بیان دستور (امر و نهی) یا خواهش بیان می‌شوند؛ نمونه: ببین، بیا، نترس، کمکم کن. گنهم محو کن بیامرزم (مرا بیامرز). افسرده مباش. خوش همی خند (بخند). (در پایان جمله‌های دستوری **نقطه** می‌آید).
 - ۴. جمله‌های عاطفی:** این جمله‌ها، دعا، نفرین، شگفتی، تحسین یا احساس بد ما را نسبت به یک موضوع منتقل می‌کنند؛ نمونه: آه! آه! به به! آفرین! چه خوب! وای! عجب ماجرای شگفتی! چقدر دروغ! مرگ بر آمریکا! زنده باد مخالف من! ای دریغا مرغ خوش الحان من! نُفو بر تو ای چرخ گردون نُفو! خوشا شیراز و وضع بی‌مثالش! که مازندران شهر ما یاد باد! همیشه بر و بومش آباد باد!

گاهی قصد گوینده از بیان پرسش، رساندن یک خبر است یا می‌خواهد شنونده را به کاری وادارد اما با تأکید؛ به این جمله‌های پرسشی، «پرسشی تأکیدی» می‌گویند و گاهی نام «پرسشی منفی» یا «استفهام انکاری» بر آن‌ها می‌نهند؛ زیرا در این موارد، فعل جمله در یک منفی ضرب می‌شود؛ یعنی اگر مثبت باشد، مقصود واقعی گوینده حالت منفی آن است و برعکس.

نمونه:

آیا این کار شما درست است؟ «مطمئناً این کار شما درست نیست.

مگر صدبار نگفتم؟ «حتماً بارها گفتم.

چرا از من نمی‌پرسید «باید از من بپرسید.

تفاوت دستوری این نوع جمله‌ها با دیگر جمله‌های پرسشی این است که شنونده متوجه می‌شود، گوینده منتظر شنیدن پاسخ پرسش نیست.



تمرین: مشخص کنید در نمونه‌های زیر، پرسش واقعی رخ داده است یا استفهام انکاری؟

۱. نخستین بار گفتش کز کجایی؟ / بگفت از دار ملک آشنایی
۲. کدام دانه فرو رفت در زمین که نژست؟ / چرا به دانه انسانیت این گمان باشد؟
۳. چه خوش گفت فردوسی پاکزاد / که رحمت بر آن تربت پاک باد
۴. چه مردی؟ بدو گفت نام تو چیست؟ / ز دریا چه یابی و کام تو چیست؟
۵. در بن این پرده نیلوفری / کیست کند با چو منی همسری؟
۶. ... که جایی که دریاست من کیستم / گر او هست حقا که من نیستم
۷. از دست و زبان که برآید / کز عهده شکرش به درآید
۸. چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان / چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان
۹. بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک؟ / بگفت آن‌گه که باشم خفته در خاک
۱۰. بگفت او آن من شد زو مکن یاد / بگفت این کی کند بیچاره فرهاد
۱۱. چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است که بتواند عشق مرا بازگو کند؟
۱۲. چقدر وسوسه در چشم انتخاب من است / به خوب بودن آینه نیز شک دارم

پاسخ تحلیلی:

۱. در این جا یک پرسش واقعی رخ داده و پاسخ هم در مصراع دوم، در پی آن آمده.
۲. در این جا **گوینده منتظر شنیدن پاسخ نیست**، بلکه با تأکید به ما می‌گوید: هیچ دانه‌ای در زمین فرو نرفت که دوباره سربرنیاورده و نژسته باشد؛ پس نباید نسبت به انسان هم بدگمان باشی و او را پس از در خاک شدن، نابود و برگشت‌ناپذیر بینداری ⇐ هر دو جمله، پرسشی تأکیدی هستند.
۳. این جا که اصلاً پرسشی شکل نگرفته و «چه» برای بیان شگفتی و تحسین آمده؛ یعنی با دو جمله عاطفی روبه‌رو هستیم.
۴. روشن است که در این بیت، گوینده از نام و نشان شنونده پرسش‌هایی می‌کند و منتظر شنیدن پاسخ اوست. «به او گفت: چه مردی هستی؟ نام تو چیست؟ در دریا به دنبال چه هستی و این جا چه می‌کنی؟»
۵. در این جا هم منظور «چشمه» این است که در زیر سقف کبود آسمان کسی که هم طراز من باشد، نیست ⇐ استفهام انکاری
۶. من کی هستم؟ = من کسی نیستم. ⇐ استفهام انکاری
۷. از دست و زبان چه کسی برمی‌آید؟ = از دست و زبان کسی بر نمی‌آید. ⇐ استفهام انکاری
۸. چه غمی برای دیوار امت [هست]؟ = غمی برای دیوار امت نیست. ⇐ استفهام انکاری
۹. باز هم پرسشی واقعی رخ داده و پاسخی در خور در پی پرسش مطرح شده است.
۱۰. این کی کند بیچاره فرهاد؟ = این کار را فرهاد بیچاره هرگز نمی‌کند. (هرگز او را فراموش نمی‌کند) ⇐ استفهام انکاری
۱۱. چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است = حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است. ⇐ استفهام انکاری
۱۲. این جا با جمله‌ای تعجبی و عاطفی روبه‌رو هستیم؛ «چقدر» این جا صفت تعجبی است نه صفت پرسشی.



گونه‌های جمله از نظر به‌کار رفتن فعل

فعل، واژهٔ معجزه‌گری است که می‌تواند مجموعه‌ای از واژه‌ها را به یک پیام تبدیل کند و واکنش شنونده را برانگیزد؛ مثلاً عبارت «نیاز کتاب‌های درسی به هوای تازه» با آمدن واژهٔ «است» به یک جملهٔ خبری تبدیل می‌شود: «نیاز کتاب‌های درسی به هوای تازه است.» از این رو فعل را پایه (رکن) اصلی جمله‌ها به‌شمار می‌آوریم. اما بعید است که نخستین انسان‌ها برای رساندن پیام خود به انسان‌های نخستین دیگر، از فعل بهره برده باشند! فعل ساختار پیچیده‌ای دارد و محصول هزاران سال پیشرفت زبان آدمیان است؛ احتمالاً آن‌ها کل پیام خود را در واژه‌هایی ساده مانند «هلا» یا «های» یا «هوی» بیان می‌کردند و دیگران با شنیدن این صداها متوجه خبری یا دستوری می‌شدند و واکنش لازم را نسبت به آن نشان می‌دادند. به این جمله‌های باستانی که بدون نیاز به فعل، پیام کاملی را می‌رسانند «شبه‌جمله» می‌گویند!

گونه‌های شبه‌جمله

تعریف شبه‌جمله‌ها: به واژه‌هایی گفته می‌شود که فعل نیستند و بدون به‌کار رفتن فعل، می‌توانند برابر با یک جملهٔ دارای فعل، پیام برسانند.

شبه‌جمله‌های هشداردهنده: **هان، هلا، هله، هی، آهای، زنهار** (به‌دور باش)، **یواش**

شبه‌جمله‌های بیانگر احساسات منفی: **آه! آه! آوُخ** (افسوس!) **دریغ!** (افسوس!) **حیف!** (حسرت!) **درد!** (درد!) **افغان!**

شبه‌جمله‌های بیانگر احساسات مثبت: **به‌به!** (آفرین!) **مرحبا!** (زهی!) **ای‌والله** (ای‌ول!) **وَه!**

تمرین: با روش جان‌شین‌سازی، بگویید که اجزای مشخص شده در نمونه‌های زیر، شبه‌جمله هستند یا نه؛

(نمونه‌های ۱ و ۲ را فوراً حل می‌کنم!) ۱. آه از دست تو ۲. از دست تو آه می‌کشم

۱. آه = خیلی ناراحت هستم ← «آه» شبه‌جمله است ۲. از دست تو «فیلی ناراحت هستم» می‌کشم! ← «آه» شبه‌جمله نیست.

۳. برای من مگری و مگو دریغ دریغ / به دام دیو درافتی دریغ آن باشد

۴. زهی گویا ز تو کام و زبانه / تویی هم آشکارا هم نهانم

۵. گفتم خوشا هوایی کز باد صبح خیزد / گفتا خنک نسیمی کز کوی دلبر آید

۶. گفتم زمان عشرت دیدی که چون سرآمد / گفتا خموش حافظ کاین غصه هم سرآید

۷. گر در طلبت رنجی ما را برسد شاید / گر عشق حرم باشد، سهل است بیابان‌ها

۸. مرا مادرم نام مرگ تو کرد / زمانه مرا پتک ترگ تو کرد

۹. کشانی بدو گفت با تو سلیح / نبینم همی جز فسوس و مزیح

۱۰. هان مشو نومید چون واقف نه‌ای از سرّ غیب / باشد اندر پرده‌بازی‌های پنهان غم مخور

۱۱. دریغ است ایران که ویران شود / کنام پلنگان و شیران شود

۱۲. چو ایران نباشد، تن من مباد / بدین بوم و بر زنده یک تن مباد


۱۳. گفت همانا که در این هم‌رهان / صورت این حال نماند نهان

۱۴. افسوس که شد دلبر و در دیدهٔ گریان / تحریر خیال خط او نقش بر آب است

۱۵. ای سرو بلند قامت دوست / وه وه که شمایل‌ت چه نیکوست

**پاسخ تحلیلی:**

۳. دریغ: چه بد شد ← «دریغ» اول و دوم شبه جمله هستند.
- به دام دیو درافتی «به بر سر» آن باشد! نه دیگر این نمی شود ← «دریغ» سوم به عنوان اسم آمده است نه شبه جمله.
۴. زهی = چه خوش است؛ مایه شادمانی است ← «زهی» شبه جمله است.
۵. خوشا = چه خوب و خوش است ← «خوشا» شبه جمله است. خُنک = چه خوب است ← «خُنک» شبه جمله است (آن را با «خُنک» اشتباه نگیرید).
۶. خموش = خموش باش ← در این جا، فعل «باش» حذف شده است نه این که «خموش» خودش به تنهایی کارکرد یک جمله را داشته باشد ← «خموش» بخشی از جمله ای است که فعل آن حذف شده است.
۷. شاید = شایسته است ← دقت داشته باشید که «شاید» در این جا فعل است؛ فعل سوم شخص مفرد از مصدر شایستن؛ پس شبه جمله نیست.
۸. مرگ = ؟ ← هیچ جمله ای جایگزین آن نمی شود و در این جا فقط یک اسم است نه شبه جمله.
۹. فُسوس (افسوس) = ریشخند و تمسخر ← «فسوس» در این جا اسم است نه شبه جمله.
۱۰. هان = حواست باشد؛ آگاه باش ← «هان» شبه جمله است.
۱۱. به جای «دریغ» در این جا نمی شود جمله ای جاگذاری کرد ← اسم است نه شبه جمله.
۱۲. مباد: خودش فعل دعایی است و جمله عاطفی ساخته است.
۱۳. همانا = حتماً، قطعاً ← قید است نه شبه جمله.
۱۴. افسوس = چقدر بد شد ← «افسوس» در این جا شبه جمله است.
۱۵. وه = بسیار تعجب می کنم ← هر دو «وه» شبه جمله هستند.

 گاهی حرف «ای» یا پسوند «...ا» برای تأکید به کار می رود به ویژه، به همراه شبه جمله ها، که در این حالت حرف ندا نیستند؛ نمونه: دریغا، ای دریغ، ای درد، ای فریاد، ای خوش، خوشا، دردا، فسوسا، حیرتا، اَسفا و ...

تست تمرینی: در کدام بیت زیر، «ای» برای تأکید نیامده است؟

- ۱) ای من غلام سرو قد خوش خرام تو / کامروز همچو سرو خرامان خوش آمدی
- ۲) ای خوش خرام کبک که خوش می روی به ناز / غزه مشو که گریه عابد نماز کرد
- ۳) خُنک آن طایفه ای را که تو باشی سرخیل / وی خوش آن قافله ای را که تو باشی سالار
- ۴) ای عجب هر شعله ای از آفتاب روی او / گشت زنجیری و در هر حلقه ای دیوانه ای

پاسخ تحلیلی:

گزینه نخست: شاعر در مصراع نخست کسی را صدانمی زند، بلکه «ای» برای تأکید بر مفهوم کل مصراع آمده است.
گزینه دوم: شاعر خوش خرام کبک (کبک خوش خرام) را صدا می زند ← «ای» حرف ندا است. (گزینه دوم)
گزینه سوم: وی خوش آن قافله ای = وای خوش آن قافله ای ← «ای» برای تأکید بر مفهوم شبه جمله «خوش» آمده است: ای خوش = خوشا
گزینه چهارم: ای عجب = عجباً (بسیار شگفت انگیز است) ← «ای» حرف تأکید است.



حذف فعل از جمله

دیدیم که در جمله‌ها، برای پدید آمدن پیام، فعل پایه اصلی است. اما زبان در مسیر کوتاه شدن پیش می‌رود؛ یعنی اقتصادی عمل می‌کند و معمولاً می‌کوشد با به کار بردن کم‌ترین واژه‌ها پیامش را برساند؛ نتیجه این فرایند، اتفاقاتی است نظیر حذف اجزای جمله که فعل‌ها را نیز شامل می‌شود. فعل در جمله به دو شکل می‌تواند حذف شود. نخست این که **عین فعل حذف شده در جمله‌های قبل یا بعد آمده باشد** و ما با شنیدن آن فعل در آن جمله‌ها، متوجه حضور فعل حذف شده در جمله مورد نظرمان بشویم که به این نوع حذف، «**حذف به قرینه لفظی**» می‌گویند (چون آن «لفظ» به گوش خورده، شنونده متوجه حذفش در جای دیگری از سخن می‌شود)

نمونه: «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد / به داس‌های واژگون شده بی‌کار / و به دانه‌های زندانی / نگاه کن که چه برفی می‌بارد!»^۱ در جمله‌های دوم و سوم، بخشی از جمله که فعل نیز جزئی از آن است برای پرهیز از تکرار و رعایت اقتصاد زبان حذف شده است:

[ایمان بیاوریم] به داس‌های واژگون شده بی‌کار / و [ایمان بیاوریم به] دانه‌های زندانی.
حذف به قرینه لفظی

نمونه: «مردم بالا دست چه صفایی دارند! / چشمه‌هاشان جوشان / گاوهاشان شیرافشان باد / من ندیدم دهشان / بی‌گمان پای چپرهاشان جای پای خداست!»^۲

در جمله دوم فعل دعایی «باد» به قرینه لفظی این فعل در جمله بعدی حذف شده است.

نمونه: «نه عجب شب درازم که دو دیده باز باشد / به خیالت ای ستمگر عجب است اگر بخفتم»

فعل «است» در مصراع نخست به قرینه لفظی مصراع دوم حذف شده است:

نه عجب [است] که شب دراز دو دیده‌ام باز باشد / ای ستمگر، عجب است اگر با خیال تو [با وجود فکر تو] بخفتم (بخوابم) **حُب**، پس حذف به قرینه لفظی برای پرهیز از تکرار است؛ اما گاهی آن چه از جمله حذف می‌شود **قبل یا بعد از آن به زبان نمی‌آید**؛ در این موارد، ما با توجه معنای کلی سخن، متوجه حذف می‌شویم و به این گونه از حذف، «**حذف به قرینه معنایی (معنوی)**» می‌گوییم؛ نمونه:

«چه مردی، چه مردی! / که می‌گفت / قلب را شایسته‌تر آن / که به هفت شمشیر عشق / در خون نشیند / و گلورا بایسته‌تر آن / که زیباترین نام‌ها را بگوید.»^۳

فعل‌های «بود» و «است» در این سروده، حذف شده‌اند، اما ما باز هم به سادگی متوجه حضور معنایی آن‌ها می‌شویم: چه مردی [بود]! چه مردی [بود]! که می‌گفت: قلب را (برای قلب) شایسته‌تر آن [است] که به هفت شمشیر عشق در خون نشیند و گلورا بایسته‌تر آن [است] که زیباترین نام‌ها را بگوید.
حذف به قرینه معنایی

حذف به قرینه معنایی

«من گنگ خواب‌دیده و عالم تمام کر / من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش»^۴

من گنگ (لال) خواب‌دیده [هستم] و عالم تمام کر [هستند] من از گفتنش عاجزم (این جا فعل حذف نشده، «**م**» فعل است؛ مخفف «هستم») و خلق از شنیدنش [عاجز هستند].

۱. از «مجموعه ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد»، فروغ فرخزاد

۲. از مجموعه هشت کتاب، سهراب سپهری

۳. از مجموعه «ابراهیم در آتش»، احمد شاملو

۴. غزلیات شمس، مولانا



تمرین: در نمونه‌های زیر، فعل‌های حذف شده را بیابید. (البته در چند مورد حذف فعل نداریم.)

۱. به نام کردگار هفت افلاک / که پیدا کرد آدم از کفی خاک
۲. الهی فضل خود را یار ما کن / ز رحمت یک نظر در کار ما کن
۳. هر آن وصفی که گویم بیش از آنی / یقین دانم که بی شک جان جانی
۴. راست به مانند یکی زلزله / داده تنش بر تن ساحل یله
۵. لیک چنان خیره و خاموش ماند / کز همه شیرین سخنی گوش ماند
۶. گشت یکی چشمه ز سنگی جدا / غلغله‌زن، چهره‌نما، تیزپا
۷. دید پر روغن دکان و جامه چرب / بر سرش زد گشت طوطی کل ز ضرب
۸. هر دو گون آهو گیا خوردند و آب / زین یکی سرگین شد و زان مشک ناب
۹. هر دو نی خوردند از یک آبخور / این یکی خالی و آن پر از شکر
۱۰. نه تسلیم و سازش، نه تکریم و خواهش / بتازد به نیرنگ تو توسن من
۱۱. من آزاده از خاک آزادگانم / گل صبر می‌پرورد دامن من
۱۲. خورشید آسمان و زمین نور مشرقین / پرورده کنار رسول خدا، حسین
۱۳. ای مفتخر به طالع مسعود خویشتن / تأثیر اختران شما نیز بگذرد
۱۴. تویی رزاق پیدا و نهانم / تویی هم آشکارا هم نهانم
۱۵. بنده همان به که ز تقصیر خویش / عذر به درگاه خدای آورد
۱۶. ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند / تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
۱۷. همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار / شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری
۱۸. یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده.
۱۹. محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت / مست گفت ای دوست این پیراهن است افسار نیست
۲۰. گفت نزدیک است والی را سرای آن جا شویم / گفت والی از کجا در خانه خمار نیست
۲۱. نخستین بار گفتش کز کجایی؟ / بگفت از دار ملک آشنایی
۲۲. بگفت از دل شدی عاشق بدین سان؟ / بگفت از دل تو می‌گویی، من از جان

پاسخ تحلیلی:

۱. به نام کردگار هفت افلاک [سخنم را آغاز می‌کنم]
 ۲. الهی [به من گوش کن / با تو هستم]
 ۳. هیچ فعلی حذف نشده، فقط فعل «هستی» به شکل مخففش «ی» در پایان دو مصراع آمده است.
 ۴. گویا فعلی حذف نشده؛ بیابید جمله را مرتب کنیم تا متوجه شویم: راست (دقیقاً) به مانند یک زلزله تنش بر تن ساحل یله داده ← آهان! فعل کمکی **بود** به قرینه معنایی حذف شده است؛ چون زمان فعل ماضی بعید است و «داده» زمان مشخصی ندارد و نیازمند فعل کمکی زمان است.
 ۵. هیچ فعلی حذف نشده؛ «خیره و خاموش» هم‌پایه شده‌اند و یک فعل برایشان کافی است؛ انگار که ما بگوییم: «من و مادرم بیانو و سنتور می‌نوازیم.»
- این جا «من و مادر» و همچنین «بیانو و سنتور» هم‌پایه هستند و کلاً یک جمله داریم.



۶. بیابید جمله را مرتب کنیم: یک چشمه غلغله‌زن، چهره‌نما و تیزپا از سنگی جدا شد.
 فعلی حذف شده؟
- نه، «غلغله‌زن»، «چهره‌نما» و «تیزپا» سه واژه هم‌پایه هستند که یک فعل بیش‌تر نمی‌خواهند.
۷. دکان را پر روغن دید و جامه را چرب [دید]؛ بر سرش زد و طوطی از ضرب، کل (کچل) گشت.
۸. هر دو گون (نوع) آهو گیاه خوردند و آب [خوردند] اما زین یکی سرگین شد و از آن مشک ناب [شد].
۹. هر دو نی از یک آب‌خور خوردند اما این یکی خالی [شد] و آن، پر از شکر [شد].
۱۰. نه تسلیم و سازش [خواهم کرد] نه تکریم و خواهش [خواهم کرد]. توسن من به نیرنگ تو بتازد.
۱۱. فعلی حذف نشده است: من آزاده‌ای از خاک آزادگانم (هستم) و دامن من گل صبر می‌پرورد.
۱۲. اصلاً این بیت هنوز به یک جمله تبدیل نشده است که حالا بخواهد فعلش حذف شده باشد!
۱۳. ای مفتخر به طالع مسعود خوبشتن [با تو هستم] تأثیر اختران شما نیز بگذرد.
۱۴. فعلی حذف نشده است: تورزاق پیدا و نهانمی (هستی) تو، هم آشکارا هم نهانمی (هستی)
۱۵. جمله را مرتب کنید.
- همان به [است]** که بنده ...
۱۶. هیچ فعلی حذف نشده است.
۱۷. فعل «هستند» از پایان مصراع نخست حذف شده است.
۱۸. فعل کمکی «بود» از پایان عبارت حذف شده است.
۱۹. دیدیم که **پس از مناداها**، فعل «با تو هستم» یا «به من گوش کن» به قرینه معنوی حذف می‌شود.
۲۰. گفت سرای والی نزدیک است؛ آن جا شویم (برویم). گفت از کجا [معلوم است] که والی در خانه خمار (میکده) نیست.
۲۱. فعل «هستم» از پایان بیت حذف شده است.
۲۲. «...بگفت: تو می‌گویی که از دل [عاشق شدم] من [می‌گویم] که از جان [عاشق شدم]

تست تمرینی: در بیت، حذف فعل به قرینه معنوی رخ داده است؟

- ۱) یکی رو بهی دید بی‌دست و پای / فروماند در لطف و صنّع خدای
- ۲) در این بود درویش شوریده‌رنگ / که شیری برآمد شغالی به چنگ
- ۳) گشت یکی چشمه ز سنگی جدا / غلغله‌زن، چهره‌نما، تیزپا
- ۴) به فرزندان و یاران گفت چنگیز / که گر فرزند باید باید این‌سان

گفتم که نباید صفت یا قید یک جمله را، جمله‌ای جداگانه در نظر بگیریم.



پاسخ تحلیلی:

گزینه نخست: «بی‌دست و پا» صفتِ روباه است: یکی، روباه بی‌دست و پایی را دید و در لطف و صنّع خدای فروماند.
 گزینه دوم: درویش شوریده‌رنگ در این [حال] بود که شیری شغالی به چنگ برآمد.
 گزینه سوم: یک چشمه غلغله‌زن، چهره‌نما و تیزپا از سنگی جدا گشت.
 گزینه چهارم: چنگیز به فرزندان و یاران گفت که اگر فرزند نباید (سزاوار باشد) باید این‌سان [باشد] ← باید
 گزینه چهارم را انتخاب کنیم.

تمرین: در کدام موارد حذف فعل رخ داده و به چه «قرینه‌ای»؟

۱. شبی را تا شبی با لشکری خرد / ز تن‌ها سر ز سرها خود افکند
۲. از آن پس بیایم به نزدیک شاه / گرازان و خندان و خرم به راه
۳. سیاوش بیامد به پیش پدر / یکی خود زرین نهاده به سر (خود = کلاه خود)
۴. کمر ترکش خسروانی بیست / یکی نیزه پهلوانی به دست (کمر ترکش: تیردانی که به کمر می‌بستند.)
۵. کی مرا نزد تو همچون دگران بگذارند / این قدر بس که ز دورم نگران بگذارند
۶. دل بیمار شد از دست رفیقان مددی / که طبیبش به سر آریم و دوایی بکنیم
۷. از بس در انتظارت مردم به هر سر راه / با آن که یک شهیدم صد جا مزار دارم
۸. جهدی که ز کلفتکده جسم برآیی / هر دانه که از خاک برون جست نهال است

پاسخ تحلیلی:

۱. شبی را تا شبی با لشکری خرد، ز تن‌ها سر [افکند] و از سرها، خود (کلاه خود) را افکند ← قرینه لفظی
۲. کل مصراع دوم، قید جمله است: از آن پس، گرازان و خندان و خرم به راه، به نزدیک شاه بیایم ← فعلی حذف نشده.
۳. مصراع دوم قید جمله است: سیاوش، یک خود (کلاه خود) زرین بر سر نهاده، به پیش پدر آمد ← فعلی حذف نشده.
۴. باز هم کل مصراع دوم قید جمله است: یک نیزه پهلوانی به دست، کمر ترکش خسروانی را بیست.
۵. این قدر بس = این قدر بس [است] ← قرینه معنایی (معنوی)
۶. خواندن بیت بسیار مهم است: دل بیمار، شد از دست (از دستم رفت)
۷. [ای] رفیقان [با شما هستم] مددی [بکنید] ... ← دو مورد حذف فعل به قرینه معنایی.
۸. جهدی [بکن] که ز کلفتکده (رنجگاه) جسم برآیی ... ← قرینه معنایی

شمارش جمله‌ها

- شمردن تعداد جمله‌ها در یک بیت یا عبارت، جزو سرگرمی‌های طراحان تست‌های دستور است! و گاهی در آزمون‌ها هم مطرح می‌شود؛ پس بهتر است به کمک آن چه تا این جا آموختیم، روش پیدا کردن تعداد جمله‌ها را نیز با هم بررسی کنیم:
۱. بیت یا عبارت را دقیق می‌خوانیم طوری که معنای درستی از آن برداشت کنیم (← کتاب تناسب مفهومی نشر دریافت)
 ۲. فعل‌های حذف شده را - در صورت وجود - پیدا می‌کنیم.
 ۳. زیر دیگر افعال خط می‌کشیم.
 ۴. شبه‌جمله‌ها را جست‌وجو می‌کنیم و - در صورت وجود - زیرشان خط می‌کشیم.
 ۵. مناداها را جست‌وجو می‌کنیم و - در صورت وجود - زیرشان خط می‌کشیم.

تمرین: شمار جمله‌ها را در بیت‌ها و عبارت‌های زیر مشخص کنید.

۱. کم‌آواز هرگز نبینی خجل / جوی مشک بهتر که یک توده گل
۲. روزها گرفت‌گور و باک نیست / تو بمان ای آن که چون تو پاک نیست
۳. خود تو می‌دانی نیم از شاعران چاپلوس / کز برای سیم بنمایم کسی را پای‌بوس



۴. نبرد پیش مصاف آزموده معلوم است / چنان که مسأله شرع پیش دانشمند
۵. جمشید جز حکایت جم از جهان نبرد / زنهار دل میند بر اسباب دنیوی
۶. همی کشت و همی گفت ای دریغا / ببايد کشت و هشت و رفت از این دشت
۷. به هر می که کردی شهنشاہ نوش / شهنشاہ را گفتی آن ماه نوش
۸. اندر همه کاری داد از خویش بده که هر که داد از خویش بدهد از داوری مستغنی باشد.
۹. گفتم این شرط آدمیت نیست / مرغ تسبیح گوی و من خاموش
۱۰. به دوستی که اگر زهر باشد از دستت / چنان به ذوق خوردم که حلوارا
۱۱. عجب از عقل کسانی که مرا پند دهند / بروای خواجه که عاشق نبود پندپذیر
۱۲. ای مهر تو در دلها، وی مهر تو بر لبها / وی شور تو در سرها وی سیر تو در جانها
۱۳. پرستار امرش همه چیز و کس / بنی آدم و مرغ و مور و مگس
۱۴. برق از شوق که می خندد بدین سان قاه قاه؟ / ابر از هجر که می گرید بدین سان زارزار؟
۱۵. نگاهش آرام و حرکات و زندگی اش بی تلاطم بود و خیالش تخت.

پاسخ تحلیلی:


۱. کم آواز هرگز نبینی خجل جوی (یک جو) مشک بهتر [است] که (از) یک توده گل \Leftarrow ۲ جمله
۲. روزها گرفت گورو باک نیست / تو بمان ای آن که چون تو پاک نیست \Leftarrow ۷ جمله
 به فعل های امر کوچک مانند «گو»، «رو»، «ده»، «بر» و ... توجه داشته باشید.
۳. خود تو می دانی نیم (نیستم) از شاعران چاپلوس که از برای سیم (پول) بنمایم کسی را پای بوس \Leftarrow ۳ جمله
۴. نَبْرُد (جنگ) پیش (از نظر) مصاف آزموده (جنگ جوی باتجربه) معلوم است، چنان که مسأله شرع پیش دانشمند (عالم دینی) [معلوم است] \Leftarrow ۲ جمله
۵. جمشید جز حکایت جم از جهان نَبْرُد؛ زنهار دل میند بر اسباب دنیوی \Leftarrow ۳ جمله
۶. همی کشت و همی گفت: ای دریغا که باید کشت و [باید] هشت و [باید] رفت از این دشت \Leftarrow ۶ جمله
۷. با هر می که شاهنشاہ نوش کردی (می کرد) آن ماه، به شهنشاہ می گفت: نوش [باد] \Leftarrow ۳ جمله
۸. اندر همه کاری داد (حق و انصاف) از خویش بده که هر که داد از خویش بدهد از داوری مستغنی باشد \Leftarrow ۳ جمله
۹. گفتم این شرط آدمیت نیست [که] مرغ تسبیح گوی [باشد] و من خاموش [باشم] \Leftarrow ۴ جمله
۱۰. به دوستی [سوگند می خورم] که اگر زهر هم باشد از دستت چنان به ذوق خوردم که حلوارا [می خورم] \Leftarrow ۴ جمله
۱۱. عجب [است] از عقل کسانی که مرا پند دهند! برو ای خواجه که عاشق پندپذیر نَبْرُد \Leftarrow ۵ جمله
۱۲. ای [کسی که] مهر تو در دلها [است] و ای [کسی که] مهر تو بر لبها [است] و ای [کسی که] شور تو در سرها [است] و ای [کسی که] سیر تو در جانها [است] \Leftarrow ۸ جمله.
۱۳. پرستار امرش همه چیز و همه کس (یعنی) بنی آدم و مرغ و مور و مگس [هستند] \Leftarrow یک جمله
۱۴. برق از شوق که (چه کسی) بدین سان قاه قاه می خندد؟ و ابر از هجر که بدین سان زار زار می گرید؟ \Leftarrow ۲ جمله
۱۵. نگاهش آرام [بود] زندگی اش بی تلاطم بود و خیالش تحت [بود] \Leftarrow ۳ جمله

گونه‌های جمله از نظر استقلال

تعریف ما از جمله این شد: «حداقل واژه‌هایی که پیامی را به شنونده منتقل کند و او بتواند به آن واکنش مناسبی نشان دهد.» از سوی دیگر، گفتیم فعل واژه‌ای معجزه‌گر است که می‌تواند «مجموعه‌ای از واژه‌ها را به پیام تبدیل نماید.» اما هر روز ماصدها بار از مجموعه واژه‌هایی استفاده می‌کنیم که فعل دارند ولی پیام کاملی را نمی‌رسانند! به این نمونه‌ها توجه کنید:

تا تو را ببینم زیرا درس دارم وقتی از راه برسد باران اگر بیارد

در همه این نمونه‌ها، فعل به کار رفته است، اما روشن است که پیام کاملی را نمی‌رسانند و ما منتظر کامل شدن پیام هستیم. به این مجموعه واژه‌ها، به دلیل داشتن فعل جمله می‌گویند اما چون پیامشان کامل نیست «غیر مستقل» نامیده می‌شوند، بنابراین:

 جمله غیر مستقل، مجموعه‌ای از واژه‌هاست که با وجود فعل، هنوز پیامش کامل نشده است.

جمله‌های غیر مستقل در کنار یک (یا چند جمله دیگر)، به پیامی کامل دست می‌یابد:


این همه راه را آمدم تا تو را ببینم.


فردا به همراه شما به باشگاه نمی‌آیم زیرا درس دارم.

وقتی از راه برسد تمام ماجرا را برایش شرح می‌دهم.

تا بی نهایت تو هر لحظه می‌توان دید / چشمی به رنگ دریا، باران اگر بیارد

بنابراین تعریفی که در صفحات قبل از جمله داشتیم، در واقع تعریف جمله مستقل بود نه جمله غیر مستقل. دقت کنید.

 جمله مستقل، به بخشی از زبان گفته می‌شود که پیام کاملی دارد (خبر، پرسش، دستور و خواهش، بیان احساس)

 جمله مستقل می‌تواند با یک فعل ساخته شود که به آن جمله «مستقل ساده» می‌گوییم؛ نمونه: «امروز هوا

خوب است.» «بدو.» «چه هوایی!»

یا با دو یا چند فعل و از کنار هم آمدن دو یا چند جمله غیر مستقل ساخته شود که به آن جمله «مستقل مرکب»

می‌گوییم؛ نمونه:

«اگر فردا هوا خوب باشد به کوهنوردی می‌رویم.» «بدو تا دیر نشده.» «به من گفت: چه هوایی [است]!...»

 در هر جمله مستقل مرکب، واژه‌ها یا واژه‌هایی نقش رابط و پیونددهنده دارند به این واژه‌ها **پیوند وابسته‌ساز**

یا **حرف ربط وابسته‌ساز** می‌گویند؛ که عبارتند از:

۱- **که**: پرکاربردترین پیوند وابسته‌ساز است و گاهی از کلام حذف می‌شود؛ نمونه: آمدم تو را ببینم = آمدم [که] تو را ببینم.

۲- **تا** (البته گاهی هم به‌عنوان حرف اضافه به کار می‌رود که بعداً به آن اشاره می‌کنم).

۳- **زیرا** (و مترادف‌های آن، مانند: چون، چون که، برای این که، به این سبب که، به خاطر این که و...)

۴- **اگر** (و مترادف‌های آن، مانند: چنان چه، به شرطی که، در صورتی که و...)

۵- **مگر** (= مگر این که)؛ مثال: به مسافرت نمی‌رویم مگر تو بیایی. («مگر» در این جا معادل «مگر این که» است و

پیوند وابسته‌ساز به حساب می‌آید اما «مگر» در معنی «به جز» حرف اضافه است؛ مثال: همه آمدند مگر او.)



۶- **اگرچه** (و مترادف‌های آن، مانند: هرچند، باین‌که)

۷- **وقتی‌که** (و مترادف‌های آن، مانند: هنگامی‌که، وقتی، هرگاه، آن‌گاه، گاهی‌که و...)

۸- **همان‌طور‌که**، چنان‌که، هم‌چنان‌که، **تاین‌که**

(این ۸ مورد را خوب به ذهن بسپارید.)

در جمله‌های مستقل مرکب، جمله‌های غیرمستقلی که به کمک پیوندهای وابسته‌ساز وارد می‌شوند، «پیرو» یا «جمله وابسته» نام دارند و جمله‌ای که بدون همراهی این حروف ربط، در کنار جمله‌های پیرو قرار می‌گیرد، «جمله پایه» یا «جمله هسته» نامیده می‌شوند.

کاربردهای جمله پیرو

۱. گاهی جمله‌های پیرو، **شرط** جمله پایه را می‌رسانند؛ نمونه

اگر باران به کوهستان نبارد / به سالی دجله گردد خشک رودی

پیرو برای بیان شرط

جمله پایه

چو ایران نباشد، تن من مباد!

پیرو برای بیان شرط

پایه

دیگر چشم‌هایم حق رفتن به خواب را ندارند، **مگر آن‌که** تو هم آن‌جا باشی؟

پیرو برای بیان شرط

پایه

۲. گاهی جمله پیرو، **علت** یا **نتیجه** جمله پایه را می‌رساند؛ نمونه:

از این پس به کنجی نشینم چو مور / که (زیرا که) روزی نخوردند پیلان به زور

پیرو برای بیان علت

جمله پایه

در بن چاهیش نباید نهفت / تا نشود راز چو روز آشکار

پیرو برای بیان نتیجه و علت

پایه

۳. گاهی جمله پیرو، **زمان** جمله پایه را می‌رساند؛ نمونه:

چون (وقتی که) بگشایم ز سر مو شکن / ماه ببیند رخ خود را به من

پایه

پیرو برای بیان زمان

خجل شد چو (وقتی که) پهنای دریا بدید.

پیرو برای بیان زمان

پایه

بودیم خوش و قهقهه‌زن کودکی و من تا این‌که نگاهت سر بازی به من افتاد!

پیرو برای بیان زمان

پایه

۴. گاهی جمله پیرو **توضیحات** دیگری را به جمله پایه می‌افزاید؛ نمونه:

هر چند جراحت از زبان است، مرهم به جز از زبان ندیدم

پایه

پیرو برای بیان توضیح

چشم‌ت آغاز دوست داشتن است، **گرچه** پایان قصه ناپیداست

پیرو برای بیان توضیح

پایه

می نال (بنال) چنان‌که نشنوند آواز ت.

پیرو برای بیان توضیح

پایه

همچنان‌که برگ خشکیده نماند بر درخت، مایه رنج تو زیبا، رفع زحمت می‌کند

پایه

پیرو برای بیان توضیح

۵. در بسیاری موارد، جملهٔ پیرو، جملهٔ مفعول یا نهاد (و گاهی متمم و قید) جملهٔ پایه است؛ یعنی به جای یکی از اجزای جملهٔ پایه نقش بازی می‌کند؛ نمونه:

«گفتم: غم تو دارم»، ← چه چیزی را گفتم؟ این که «غم تو دارم» ← «غم تو دارم» مفعول فعل «گفتم» است که به شکل جملهٔ پیرو آمده:

گفتم [که] غم تو دارم

گویند [که] مگو سعدی چندین سخن از عشقش (چه چیزی را می‌گویند؟)

دیدي دلا آخر پيري و زهد و علم، با من چه کرد دیدهٔ معشوقه باز من؟ (ای دل چه چیزی را دیدی؟)

پایه پیرو مفعولی

مپندار که این (کاین) شعله افسرده گردد (چه چیزی را مپندار؟)

پایه پیرو مفعولی

این دست از جمله‌های پیرو، همیشه بعد از پایه می‌آیند و همیشه «که» رابط میان پایه و پیرو است و البته بسیاری اوقات همین «که» حذف می‌شود و خودمان باید آن را میان پایه و پیرو جاگذاری کنیم.

چند نمونه دیگر:

گفتم [که] ز مهرورزان رسم وفا بیاموز / گفتا [که] ز خوب رویان این کار کم‌تر آید

خواهی [که] نشوی رسوا، هم‌رنگ جماعت شو!

(بچه‌ها! در جملهٔ مستقل بالا، یک حرف ربط دیگر هم حذف شده؛ آن را پیدا کنید.)

احتمالاً متوجه شدید که حرف ربط «اگر» از آغاز جمله حذف شده است:

[اگر] می‌خواهی [که] رسوا نشوی، هم‌رنگ جماعت شو!

پیرو شرطی پیرو مفعولی پایه

پیدا کردن جمله‌های مستقل ساده و مرکب

به این عبارت دقت کنید: «یکی از مورخان کشور پرو، سرگذشت غم‌انگیزی دارد. او که عمرش را صرف جمع‌آوری

مطالب دربارهٔ تاریخ پرو کرده بود، پیش از نوشتن کتاب «تاریخ پرو» درگذشت!»

جملهٔ اول، مستقل است؛ زیرا جزئی از یک جملهٔ مرکب نیست. اما «او که تمام عمرش را صرف جمع‌آوری مطالب

درباره تاریخ پرو کرده بود» و «پیش از نوشتن کتاب تاریخ پرو درگذشت»، هیچ‌یک، جمله‌ای مستقل نیستند، بلکه هر دو،

جزئی از یک جملهٔ مرکبند؛ پس عبارت «او که تمام عمرش را صرف جمع‌آوری مطالب دربارهٔ تاریخ پرو کرده بود، پیش از

نوشتن کتاب تاریخ پرو درگذشت.» بر روی هم یک جملهٔ مستقل است و هیچ یک از اجزای آن به‌تنهایی جملهٔ مستقل

به‌شمار نمی‌آید.

جملهٔ «تمام عمرش را صرف جمع‌آوری مطالب دربارهٔ تاریخ پرو کرده بود.» پیرو است زیرا با پیوند وابسته‌ساز «که» شروع

شده است.



تمرین آمیختگی

۱. در عبارت «ما در دوران تخصصی شدن دانش زندگی می‌کنیم و این به سبب تکامل حیرت‌انگیز علم و تکنولوژی است و نیز به دلیل تقسیم دانش به شاخه‌ها و بخش‌های بی‌شمار» جمله‌های مستقل را مشخص کنید.

گفتیم هر واژه‌ای که مترادف «زیرا» باشد، پیوند وابسته‌ساز است. دقت داشته‌باشید که «برای» مترادف «زیرا» نیست چون هرگز نمی‌توان آن را جایگزین «زیرا» کرد. (برای \neq برای این که)

پاسخ تحلیلی:

«برای» و مترادف‌های آن، حرف اضافه هستند نه پیوند وابسته‌ساز. در این عبارت هیچ پیوند وابسته‌سازی به کار نرفته است. «به سبب» و «به دلیل» مترادف «برای» هستند، پس حرف اضافه‌اند و نباید آن‌ها را با پیوندهای وابسته‌ساز «به سبب این که» یا «به دلیل این که» اشتباه گرفت. در این عبارت سه فعل و سه جمله مستقل ساده دیده می‌شود. البته فعل جمله سوم (است) برای جلوگیری از تکرار حذف شده است (به قرینه لفظی):

ما... زندگی می‌کنیم و این به سبب تکامل... است و نیز به دلیل تقسیم دانش به شاخه‌ها و بخش‌های بی‌شمار [است].

جمله مستقل ساده هم‌پایه‌ساز جمله مستقل ساده هم‌پایه‌ساز جمله مستقل ساده

باید گزینه سوم را انتخاب می‌کردید.

۲. عبارت «ادبیات پیوندی برادرانه میان انسان‌ها برقرار می‌کند و ایشان را وامی‌دارد با هم گفت‌وگو کنند.» از چند جمله مستقل ساخته شده است؟

پاسخ تحلیلی:

ابتدا فعل‌ها را مشخص می‌کنیم: (۱) برقرار می‌کند (۲) وامی‌دارد (۳) گفت‌وگو کنند پس در این عبارت سه جمله ساده به کار رفته است. حالا باید ببینیم که این جمله‌های ساده، پایه و پیرو هستند یا مستقل:

جمله مستقل ساده جمله مستقل مرکب

ادبیات پیوندی برادرانه میان انسان‌ها برقرار می‌کند و ایشان را وامی‌دارد [که] با هم گفت‌وگو کنند.

پایه پیرو

همان‌طور که می‌بینید جمله سوم پیرو است - چون با «که» شروع شده است - و جمله دوم پایه است \Leftarrow جمله دوم و سوم بر روی هم یک جمله مستقل مرکب ساخته‌اند. جمله اول یک جمله مستقل ساده است که با جمله مستقل مرکب بعدی به کمک «و» هم‌پایه شده است \Leftarrow باید گزینه دوم را انتخاب کنیم.

۳. در کدام بیت زیر حذف فعل رخ نداده است؟

(۱) پاک و بی‌عیب خدایی که به تقدیر عزیز / ماه و خورشید مُسخر^۱ کند و لیل و نهار

(۲) تا قیامت سخن اندر کرم و رحمت او / همه گویند و یکی گفته نیاید ز هزار

پاسخ تحلیلی:

بیت نخست: خدایی پاک و بی‌عیب [است] که به تقدیر عزیزش، ماه و خورشید را مُسخر می‌کند و لیل و نهار [را مُسخر می‌کند].



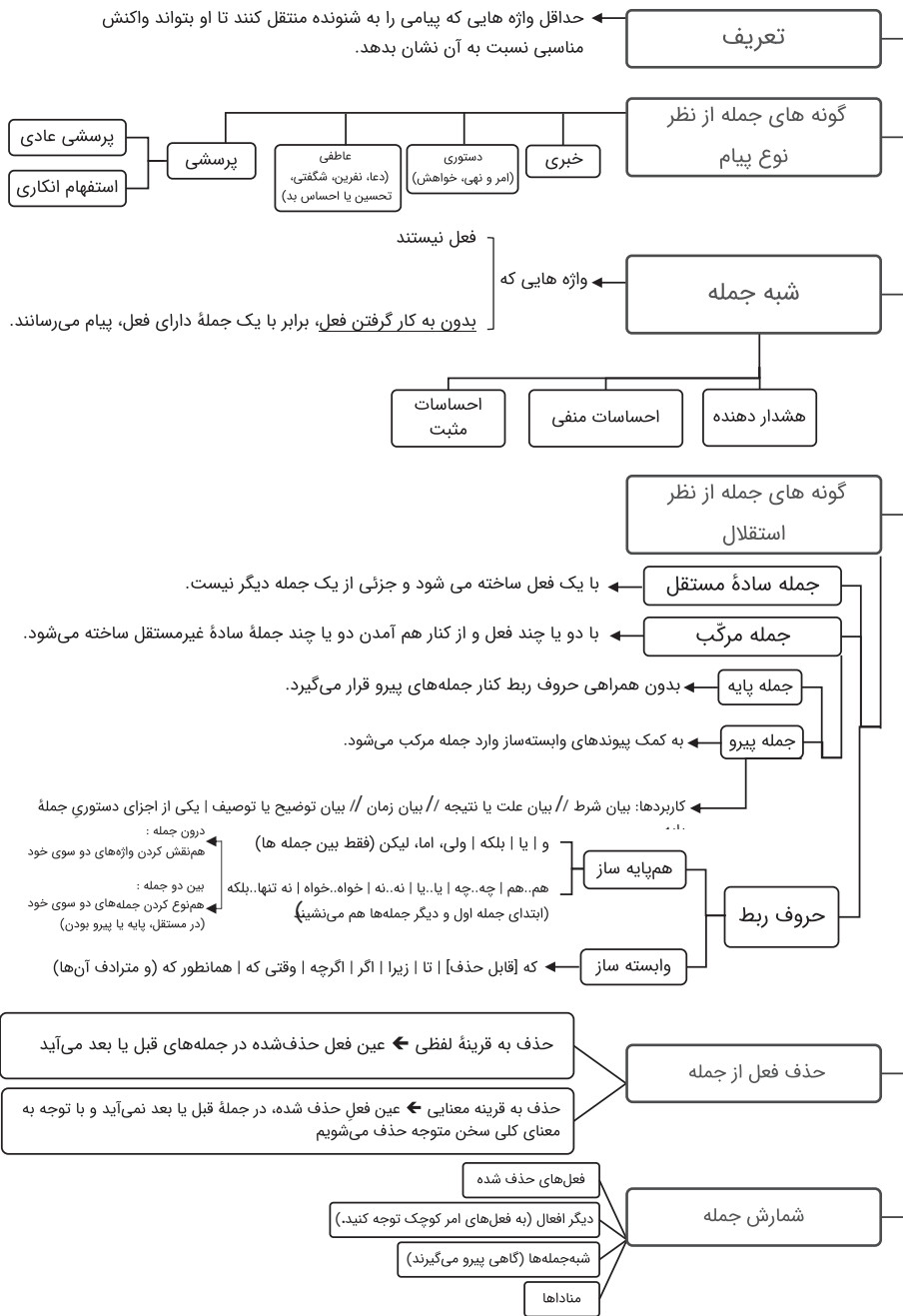
تمرین پیش‌تر

۱. در کدام بیت زیر، حذف فعل رخ داده است؟ از چه نوعی؟
 - (۱) تویی رزاق هر پیدا و پنهان / تویی خلاق هر دانا و نادان
 - (۲) چو در وقت بهار آبی پدیدار / حقیقت پرده برداری ز رخسار
 - (۳) الهی فضل خود را یار ما کن / ز رحمت، یک نظر در کار ما کن
۲. در بیت‌های زیر شمار جمله‌ها را مشخص کنید.
 - (آ) به نام چاشنی‌بخش زبان‌ها / حلاوت سنج معنی در بیان‌ها
 - (ب) بلند آن سر که او خواهد بلندش / نژند آن دل که او خواهد نژندش
 - (پ) به ترتیبی نهاده وضع عالم / که نی یک موی باشد بیش و نی کم
 - (ت) و گر توفیق او یک سو نهد پای / نه از تدبیر کار آید نه از رای
۳. پیوندهای وابسته‌ساز را در بیت‌های زیر مشخص کنید.
 - (آ) چو سهراب شیراوژن او را بدید / بخندید و لب را به دندان گزید
 - (ب) رها شد ز بند زره موی او / درخشان چو خورشید شد روی او
 - (پ) بدانست سهراب کاو دختر است / سر و موی او از در افسر است (از در: سزاوار)
 - (ت) کجا نام او بود گردآفرید / زمانه ز مادر چنین ناورید
 - (ث) در عشق کسی قدم نهد کش جان نیست / با جان بودن به عشق در سامان نیست
۴. در بیت‌های زیر حرف ربط وابسته‌سازی را که حذف شده است، مشخص کنید.
 - (آ) کنون من گشایم چنین روی و موی / سپاه تو گردد پر از گفت و گوی
 - (ب) شگفت آمدش گفت از ایران سپاه / چنین دختر آید به آوردگاه؟
 - (پ) بدو روی بنمود و گفت ای دلیر / میان دلیران به کردار شیر
۵. در چهارپارهٔ زیر، جملهٔ پایه کدام است؟

«چه اندیشید آن شب، کس ندانست / که مزگانش به خون دیده تر شد
چو آتش در سپاه دشمن افتاد / ز آتش هم کمی سوزنده تر شد»
۶. کدام گزینه دربارهٔ عبارت «وقتی از پاریز به رفسنجان آمدم به من سفارش شد که بردن سیصد تومان پول تا تهران همراه یک محصل، خطرناک است» درست است؟
 - (۱) یک جملهٔ مستقل مرکب است.
 - (۲) «آمدم» فعل جملهٔ پایه است.
 - (۳) از یک جملهٔ پایه و یک جملهٔ پیرو ساخته شده است.
 - (۴) از یک جملهٔ مستقل مرکب و یک جملهٔ مستقل ساده تشکیل شده است.
۷. در کدام عبارت دو حرف ربط وابسته‌ساز به کار رفته است؟ هر دو را مشخص کنید.

(آ) برای انتقال از فرودگاه به شهر در اروپا حتماً باید از اتوبوس استفاده کرد زیرا که فواصل زیاد است و با تاکسی کرایه سرسام‌آور خواهد شد.

جمله



با سپاس از آقای مهدی حسین دوست که زحمت تهیه نمودارهای پایان هر فصل را به عهده گرفتند.

در یک نگاه

فصل چهارم

وابسته‌های وابسته

- آشنایی با مفهوم وابستگی و مراتب وابستگی در گروه اسمی
- وابسته‌های وابسته‌های پیشین
- وابسته‌های وابسته‌های پسین
- روش دقیق یافتن هسته در گروه اسمی
- روش مشخص کردن درجه وابستگی اجزای گروه اسمی
- آشنایی با نمودار پیکانی و مفهوم آن
- روش کشیدن نمودار پیکانی گروه اسمی

وابسته‌های وابسته

روابط واژه‌ها در گروه اسمی به روابط میان اعضای خانواده شبیه است. هر خانواده از یک هسته اولیه آغاز می‌شود (پدر بزرگ و مادر بزرگ). فرزندان، وابسته‌های درجه یک این هسته اولیه هستند و هر کدامشان می‌توانند از دواج کنند و صاحب فرزند یا فرزندان شوند (نوه = وابسته وابسته)، خود نوه‌ها هم می‌توانند صاحب فرزند شوند (نتیجه‌ها = وابسته وابسته وابسته یا همان وابسته درجه ۳) و این رشته سر دراز دارد! اما معمولاً در یک خانواده پُر جمعیت نیز بعید است آن پدر بزرگ و مادر بزرگ عزیز، چشمشان به جمال فرزندان نبیره‌ها روشن شود. یعنی معمولاً در یک خانواده، فرزندان، نوه‌ها و نتیجه‌ها و نهایتاً نبیره‌ها سر سفره هفت‌سین یا کرسی شب یلدا کنار هم جمع می‌شوند و فرزندان نبیره‌ها از قدیم «ندیده» خوانده می‌شدند! در گروه اسمی هم، معمولاً زنجیره وابستگی تا وابسته درجه ۴ (وابسته وابسته وابسته وابسته) پیش می‌رود؛ نمونه: «دیوار خانه همسایه پدر بزرگم» که در این جا «دیوار» هسته گروه است؛ «خانه» وابسته هسته (فرزند)؛ «همسایه» وابسته وابسته (نوه)؛ «پدر بزرگ» وابسته وابسته وابسته یا همان وابسته درجه ۳ (نتیجه) و ضمیر «م» وابسته وابسته وابسته وابسته یا همان وابسته درجه ۴ (نبیره) و قبول دارید که اگر باز هم به زنجیره وابستگی این گروه، حلقه‌ای می‌افزودیم، کمی سر رشته از دستمان در می‌رفت و سخن گنگ می‌شد؛ برای نمونه، بعید است کسی چنین گروهی بسازد: دیوار خانه همسایه پدر بزرگ دوست هم کلاسی ام! به عبارتی، درست است که زنجیره وابستگی از نظر ریاضی می‌تواند تا بی‌نهایت ادامه یابد اما در عمل بی‌فایده است و ما در بررسی گروه‌های اسمی معمولاً با وابسته‌های درجه ۱، درجه ۲، و درجه ۳ روبرو هستیم که تشخیص دادنشان اصلاً سخت نیست.

پرسش: در جمله «مصطفی پسر عموی دختر دایی خاله مادرم می‌شد» پسر عمو چه جایگاهی در گروه اسمی دارد؟

هسته وابسته وابسته وابسته وابسته وابسته وابسته

پاسخ تحلیلی:

وابسته‌ها می‌آیند تا هسته را مشخص و مشخص‌تر کنند: «پسر عمو» یک اسم عام است و باید مشخص شود؛ کدام پسر عمو؟ ← پسر عموی دختر دایی؛ کدام دختر دایی؟ ← دختر دایی خاله؛ کدام خاله؟ ← خاله مادر ← کدام مادر ← مادرم (مادر من)؛ خوب، خلاصه این معمای طنزآمیز به کمک زنجیره وابسته‌ها حل شد: «پسر عمو» هسته است. «دختر دایی» مضاف الیه آن؛ «خاله» مضاف الیه مضاف الیه (وابسته درجه ۲)؛ «مادر» مضاف الیه مضاف الیه مضاف الیه (وابسته درجه ۳) و «م» مضاف الیه مضاف الیه مضاف الیه مضاف الیه یا به زبان ساده‌تر، مضاف الیه د، حه ۴ (هسته د، حه ۴)



نگاهی به پرسش‌های دستوری در امتحان نهایی

امتحان نهایی، خرداد ۱۴۰۱

۱. با توجه به سرودهٔ زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید.

«داشتم می‌گفتم، آن شب نیز / سورت سرمای دی بیدادها می‌کرد / و چه سرمایی، چه سرمایی! / لیک، خوشبختانه
آخر، سرپناهی یافتم جایی / ... قهوه‌خانه گرم و روشن بود، هم چون شرم... / همگنان را خون گرمی بود.»
الف) واژهٔ «دی» کدام یک از انواع وابستهٔ وابسته است؟
ب) زمان کدام فعل «ماضی مستمر» است؟
ج) نقش دستوری واژهٔ «خوشبختانه» را بنویسید.
د) نوع واو مشخص شده را تعیین کنید.

پاسخ:

حُب، «سورت (شدت) سرمای دی» که روشن است چگونه شماره‌گذاری می‌شود:

سورت سرمای دی ← «دی» مضاف الیه مضاف الیه است.

«داشتم می‌گفتم» ماضی مستمر است. «خوشبختانه» همیشه قید است. «واو» میان «گرم و روشن» واو عطف.

۲. با توجه به بیت‌های زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید.

۱) از سیم به سر یکی کله خود / ز آهن به میان یکی کمر بند
۲) ای مشت زمین بر آسمان شو / بر وی بنواز ضربتی چند
۳) ای مادر سرسپید، بشنو / این پند سیاه‌بخت فرزند
الف) در بیت اول، نوع حذف، قرینهٔ لفظی است یا معنایی؟
ب) کاربرد معنایی فعل «شو» اسنادی است یا غیراسنادی؟
ج) یک ترکیب وصفی در بیت دوم بیابید.
د) هستهٔ گروه اسمی «این پند سیاه‌بخت فرزند» را تعیین کنید.

پاسخ:

از سیم به سر یکی کله خود [داری] و از آهن به میان یکی کمر بند [داری] ← حذف هر دو فعل به قرینهٔ معنایی است.

این جا «شو» معنی «برو» می‌دهد و غیراسنادی (فعل ناگذر) است.

«چند» صفتِ ضربت است ← «ضربتی چند» ترکیب وصفی است.

این پند سیاه‌بخت فرزند ← این پند فرزند سیاه‌بخت (شماره‌گذاری کنید) ← «پند» هسته است.

۳. نمودار گروه اسمی «دو تخته فرش» را رسم کنید و نوع وابستهٔ وابسته را در آن تعیین نمایید.

پاسخ:

دو تخته فرش؛ «تخته» ممیز است.



امتحان نهایی، خرداد ۱۴۰۲

۱. در کدام گزینه «حذف به قرینه معنایی» صورت نپذیرفته است؟

الف) عشق من، خنده تو / در تاریک‌ترین لحظه‌ها می‌شکفد.

ب) پادشه را کرم باید تا بر او گرد آیند و رحمت تا در پناه دولتش ایمن نشینند.

پ) گر آتش دل نهفته داری / سوزد جانم، به جانم سوگند

ت) گفت: «نزدیک است والی را سرای؛ آنجا شویم» / گفت: «والی از کجا در خانه خمار نیست؟»

پاسخ:

یکی از فنی‌ترین و دشوارترین پرسش‌های دستور در امتحانات نهایی بوده که البته در کتاب «راه نهایی نشر دریافت» به شکل کامل نکته‌هایش به خوانندگان کتاب‌های دریافت آموزش داده شده بود.

الف: «عشق من» مناد است، پس «با تو هستم / به من گوش کن» به قرینه معنایی حذف شده است.

ب: پادشه را کرم باید (لازم است) تا بر او گرد آیند و رحمت [باید] تا در پناه دولتش ایمن نشینند ← در همین کتاب

آموختید که «باید» گاهی فعل اصلی است؛ بنابراین، این جا پس از «باید» فعلی حذف نشده، خود «باید» فعل است

(مثال دیگر: ملک این جا بایدت در باختن^۱) حذف «باید» در ادامه عبارت، به قرینه لفظی است.

پ: به جانم سوگند [می‌خورم]

ت: گفت والی از کجا [معلوم است] که در خانه خمار نیست.

(در حد یک تست دشوار و تحلیلی کنکور سراسری بود!)

۲. زمان و نوع فعل «نخستین جمله» در همه عبارات زیر، به جز عبارت یکسان است.

الف) داشتم می‌گفتم آن شب نیز / سورت سرمای دی بیدادها می‌کرد.

ب) در باب آن مسئله معهود، خاطر من داشت کم کم به کلی آسوده می‌شد.

پ) با تمام نیرویی که داشت می‌دوید. هر از گاهی صدای تیر یا انفجاری او را به خود می‌آورد.

ت) کار داشت به دلخواه انجام می‌یافت که ناگهان از دهنم در رفت که آخر آقایان، حیف نیست از چنین غازی گذشت؟

پاسخ:

باز هم نکته‌یابی هوشمندانه‌ای در کار است.

فعل جمله پ «داشت می‌دوید» نیست: «با تمام نیرویی که داشت، می‌دوید» بنابراین در سه گزینه دیگر زمان نخستین

فعل ماضی مستمر است اما در گزینه پ «داشت» به تنهایی فعل است و زمانش ماضی ساده.

۳. در بیت زیر، چند «مفعول» وجود دارد؟

«بگفت: آن جا به صنعت در چه کوشند؟ / بگفت: انده خرد و جان فروشند»

پاسخ:

حُب، وقتی دو تست در حد کنکور طرح کنی، در سومی، آه طراح کنکور می‌گیرد!

البته، باز هم پرسش فنی و ارزشمندی است اما پاسخ درست ۵ مفعول است (طراحان محترم ۴ مفعول را پیدا کردند).